

در جست‌وجوی زمانِ حال؟

شرحی بر کتاب **نامیدن تعلیق**

● محمدجلال ماخانی

دانشجوی دورهٔ دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده^۱

جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی به‌مثابه دانشی میان‌رشته‌ای، با حوزه‌های مختلفی مانند جامعه‌شناسی، تاریخ، مطالعات فرهنگی، مردم‌شناسی و... سروکار دارد. عمدهٔ آثاری که در این حوزه در ایران وجود دارد یا ترجمه‌ای از مبانی نظری جامعه‌شناسی تاریخی بوده، همانند بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی^۲ و برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی^۳ به قلم تدا اسکاچپول^۴ و دنیس اسمیت^۵، و یا اثری با محتوای جامعه‌شناسی تاریخی در غرب، همچون تکوین طبقهٔ کارگر در انگلستان^۶ و دگرگونی بزرگ^۷، نوشتهٔ ادوارد پالمیر تامپسون^۸ و کارل پولانی^۹. از همین‌روی پرداختن به جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی در ایران قدمی مبارک و بزرگ در راهی کمتر مَشی شده است. نامیدنِ تعلیق اگر نه نخستین که در شمار نخستین‌های این طریق است. ابراهیم توفیق به‌همراه جمعی از همکارانش کوشیده تا طرحی را در جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی ایران دراندازد. نگارنده در سطور آتی ضمن بررسی کتاب، به‌قدر وسع، خواهد کوشید تا با غور و تفحص در مبادی و مبانی فکری آن‌ها، موارد طرح‌شده در نخستین جلدِ برنامهٔ پژوهشی توفیق و همکاران را مورد بحث و فحص قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی انتقادی، شرق‌شناسی، تعلیق، لحظهٔ حال

۱. نگارنده مراتب سپاس خود را از آرش امامی به‌سبب خوانش این متن و راهنمایی‌هایش ابراز می‌دارد.

2. Vision and Method in Historical Sociology
3. The Rise of Historical Sociology
4. Theda Skocpol
5. Dennis Smith
6. The Making of the English Working Class
7. The Great Transformation
8. Edward Palmer Thomson
9. Karl Paul Polanyi



■ توفیق، ابراهیم و همکاران (۱۳۹۸). نامیدن
تعلیق: برنامه‌ای پژوهشی برای جامعه‌شناسی
تاریخی انتقادی در ایران، تهران: مانیا هنر
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹-۷۵۳۴۲

مقدمه^{۱۰}

بنا به رأی اسمیت، جامعه‌شناسی تاریخی «درصد شناخت ساز و کارهایی است که به وسیله آن جوامع تغییر می‌یابند»^{۱۱} یا [ساختارهای حقوقی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و... خود را بازتولید می‌کنند]. (اسمیت، ۱۳۸۶، ص. ۱۳). براساس گفته‌های دیگر از وی «جامعه‌شناسی تاریخی، به مفهوم درست کلمه معرفتی عقلانی، انتقادی و خلاق است.» (پیشین: همان‌جا).

با چنین مقدمه‌ای می‌توان این رشته، نسبتاً، نوپدید را سلسله مطالعاتی دانست که در پی چگونگی روندها در جوامع هستند. براساس اظهار گروه نویسندگان، جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی که پسوند نام این کتاب نیز هست، در پی گونه‌ای^{۱۲} از تاریخ‌نگاری است که ایشان آن را تاریخ‌نگاری انتقادی^{۱۳} می‌نامند.

تاریخ‌نگاری انتقادی «...تاریخی مؤثر از لحظه حال است که بتواند وضعت کنونی ما را مورد کندوکاو تاریخی قرار دهد و با ترسیم مرزها و حدود تاریخی آن امکان نقدش را فراهم آورد.»، پس «... وضعیت کنونی را محصول جهات جبری گذشته نمی‌داند، و کار خود را نقد همین جبرگرایی می‌داند.» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۷). نامیدن تعلیق که نخستین

۱۰. به سبب فشردگی اهداف، سؤال‌ها، ملاحظات نظری و ملاحظات نظری پژوهش ناگزیریم تا در این بخش موارد متعددی را از متن کتاب نقل کنیم تا راه نقد این اثر هموار شود.

۱۱. نوشته‌های داخل قلاب از نگارنده است.

12.Genre

۱۳. کلیه تأکیدها از نگارنده است.

جلد از مجموعه تاریخ انتقادی است ماحصل تلاشی پنج ساله، از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۳، برای پاسخ به پرسش زیر است:
چگونه می‌توان تاریخ ایران را غیر شرق‌شناسانه نوشت؟ (بنگرید به پیشین، مقدمه، ص. ۱۱)

مسئله توفیق و همکاران «نامگذاری آغازین فرایندها و عناصر آن چیزی است که ما آگاهانه» نظام تولید دانش اجتماعی تاریخی» می‌نامیم.» (پیشین، مقدمه، ص. ۱۲) توجه و سعی گروه نویسندگان برای درانداختن طرح تاریخ غیرشرق‌شناسانه در سراسر اثر حقنه شده و در صفحات بسیاری ترکیباتی همانند شرق‌شناسی و غیرشرق‌شناسانه دیده می‌شود (بنگرید به پیشین، ص. ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۲۱، ۲۷ و...).

آن‌ها در پی آنند که برنامه خود را چنان شفاف ابراز دارند تا برای همگان، به‌رغم برخورداری از ارزش‌های متفاوت، قابل فهم باشد و در این مسیر عزم خود را با نقلی از وبر^۴، که البته خود رنگ‌وبویی شرق‌شناسانه و جهانشمول‌باوری دارد! و نویسندگان را در دام خود می‌اندازد، تضمین می‌کنند که «حتا یک «چینی» نیز بتواند آن را بفهمد.» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۱۲ و ۱۳). شرط امکان پدیدارشدن تاریخ انتقادی در این کتاب فهم غیرشرق‌شناسانه است (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۱۳). ایشان مترصد آنند که بدانند «تاریخ انتقادی و غیرشرق‌شناسانه در ایران چه چیز می‌تواند باشد؟» (همان، ص. ۱۶).

در مقدمه چهار ملاحظه وجود دارد که متن براساس آن شکل گرفته است:

۱. ما موضعی معرفت‌شناسانه یا روش‌شناسانه نداریم.
۲. موضوع کار ما «معرفت» یا «شناخت» ذهنی (در تقابل با عینی) نیست.
۳. ما از طریق نسبتی هستی‌شناختی که با این وضعیت برقرار می‌کنیم، می‌توانیم موضع خود را بازبشناسیم، و بر روابط خاص و محدودی که در درون این نظام با آن مواجه شده‌ایم نورافشانی کنیم.
۴. این نظام از آن‌جا که واقعیتی تاریخی - اجتماعی است؛ ویژه وضعیت خود ماست؛ وضعیتی که مواجهه‌ای ویژه با تاریخ را ممکن می‌سازد، یا شکلی ویژه به این مواجهه می‌دهد (همان، ص. ۱۵).

معرفی کتاب و پدیدآورندگان

نامیدن تعلیق: برنامه‌ای پژوهشی برای جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی در

ایران، به‌همت ابراهیم توفیق و همکاران^{۱۵} از سوی انتشارات مانیا هنر به‌طبع رسیده‌است. نامیدن تعلیق در قطع پالتویی کوچک^{۱۶} منتشر شده و نقاشی‌ای از جورجیو دکی‌ریکو^{۱۷}ی ایتالیایی بر آن نقش بسته که نامی از اثر در پشت جلد کتاب نیامده‌است. ابراهیم توفیق دانش‌آموخته جامعه‌شناسی و دارای تألیفاتی در زمینه جامعه‌شناسی است. آثار او، عمدتاً، موضوعاتی از قبیل دولت، جامعه‌شناسی تاریخی و انتقادی را در بر می‌گیرد.^{۱۸} آغاز این کتاب با گفتاری دربارهٔ مجموعه «تاریخ انتقادی» و پس از مقدمه نویسندگان، با سه فصل و یک مؤخره به پایان می‌رسد. پس از پایان فصل‌ها، صفحات ۳۱۳ تا ۳۳۱ به منابع و صفحات ۳۳۲ تا ۳۳۹ به نمایه اختصاص یافته‌است.

درباره «مجموعه تاریخ انتقادی»، نخستین بخش نامیدن تعلیق است که در آن هیئت ویرایشی اهداف و چیرستی برنامه پژوهشی خود را برمی‌شمارند و پس از آن، در بخش بعدی، مقدمه، اهداف، پرسش‌ها و ملاحظات روش‌شناسانه نویسندگان مخاطب را به‌سوی متن اصلی سوق می‌دهد. عناوین فصل‌های اصلی کتاب که هرکدام دارای بخش‌هایی نیز هستند به‌قرار زیر است:

- فصل اول: محل نزاع و مرزهای کاوش

۱۵. همکاران مشارکت کننده در این برنامه پژوهشی:

- روح‌الله اسلامی
- صالح اولاد دمشقیه
- مزدک تمجیدی
- امیر خراسانی
- حسام‌الدین صفاری
- فیروزه فروردین
- نوید وزوایی

- سیدمهدی یوسفی (ویراستار محتوایی)

۱۶. ۱۹/۵ در ۱۲ سانتی‌متر

17. Giorgio de chirico, 1888- 1978

۱۸. برخی از آثار وی:

-Towfigh, Ebrahim Towfigh. 2000. *Modernisierung und postkoloniale Herrschaft in Iran: Versuch über den Staat (Umbrüche der Moderne)*, IKO, Verlag für interkulturelle Kommunikation.

- توفیق، ابراهیم، دربارهٔ نظام دانش، از مجموعه تأملات صاحب‌نظران ایرانی در باب آموزش عالی: ۵، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۶.

- مدرنیسم و شبه پاتریمونیالیسم تحلیلی از دولت در عصر پهلوی، در مجله جامعه‌شناسی ایران، بهار ۱۳۸۵، دوره ۷، ش. ۱؛ ص ص. ۹۳-۱۲۵.

- نظارت همگانی از دیدگاه جامعه‌شناختی، تألیف گروه نویسندگان: ابراهیم توفیق، رضا رستمی خزائی، حسام‌الدین صفاری، محمدصادق آزمندیان، تهران: خلیلیان، ۱۳۸۹.

- فصل دوم: امکانات مفهومی تاریخ لحظه حال
- فصل سوم: فضای سخن و محیط کار تاریخ‌نگاری

آغازِ تعلیق

تعلیقِ حال، ایدئولوژی گذار و متفکران مرزی، نقطهٔ عزیمت توفیق و همکاران در این برنامه پژوهشی است. بنا بر تعریفِ توفیق و همکاران، فهم موجود از وضعیت کنونی، یعنی به باور عموم، فهم گذار از سنت به مدرنیته است (همان، ص. ۱۸). این دوگانه، سنت - تجدد، که تبار آن، در نهایت، به پرسش عباس میرزا از ژویر^{۱۹} می‌رسد ما را در وضعیتی فرض می‌کند که در حال گذار از سنت به‌مثابه گذشته همگن تصور شدهٔ ما به‌سوی مدرنیته به‌مثابه آیندهٔ محتوم همگن هستیم (بنگرید به همان، ص. ۲۰)؛ پس پرسش عباس میرزایی یا لحظه^{۲۰} عباس میرزایی^{۲۱}، دست‌کم در فهم تاریخی ما، آبستن زاده‌شدن دوگانه، سنت: گذشته - مدرنیته: آینده، ای است که لحظهٔ حال را به تعلیق درمی‌آورد و «ایدئولوژی گذار» را می‌زایاند (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۲۰ - ۲۷). با احتساب موارد گفته‌شده سوژهٔ نامیدن تعلیق، فهمیدن لحظهٔ حال و تبار تعلیق لحظهٔ حال در تاریخ‌نگاری‌ست.

آغاز نزاع به‌گزینانه / التقاطی!

آغاز نزاع و فهم لحظهٔ حال با بررسی آثار متفکرانی‌ست که از سوی نویسندگان متفکرین مرزی نام گرفته‌اند؛ کسانی همچون: جواد طباطبایی، عباس ولی، محمد توکلی طرقی، افسانه نجم‌آبادی، سعید امیر ارجمند، احمد اشرف، محمدعلی خنجی، آرامش دوستدار، محمدعلی کاتوزیان، پرواندا آبراهامیان و... عدم پرسش از لحظهٔ حال و توجه به گذشته و آینده، در قالب‌هایی همانند سنت - مدرنیته و...، شرایطی امتناعی را حاصل کرده که زایش تاریخ‌نگاری انتقادی را به‌محاق افکنده، پس آغاز نگارش «یک تاریخ انتقادی مؤثر» (همان، ص. ۳۸) از جایی است که دیگران پاسخ داده‌اند (بنگرید به همان، ص. ۳۶ - ۳۸).

19. Jaubert

20. moment

۲۱. تعبیر «لحظهٔ عباس میرزایی» را نگارنده از پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد آرش امامی با مشخصات زیر وام گرفته‌است:

- امامی، آرش، (۱۳۹۷)، اشکال و مبانی دوره‌بندی تاریخ ایران در قرن سیزده و چهارده هجری قمری، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی.

یکی دیگر از کلیشه‌های موجود در ایدئولوژی گذار این معناست که در جوامعی همانند ایران اصول تفکر انتقادی - بدان معنا که در غرب شکل گرفته پیش‌نرفته و ما، صرفاً، دچار تقلیدی ناقص یا «کپی ناقص» (بنگرید به همان، ص. ۵۰) هستیم - پس حضور بسیاری از عناصر نزد ما، غایب است. این‌گونه «تاریخ ایجابی» یا «غیاب‌نگاری» خوانده‌شده است؛ تاریخ غیاب‌ها که خود نوعی شرق‌شناسی است، دنباله‌آیده گزار است که هر نقصانی را در پی غیاب برخی امور تبیین می‌کند.

نویسندگان در مقدمه و صفحات آغازین فصل ۱، ایضاً «چگونگی» برنامه مطالعاتی‌شان را پیگیری می‌کنند، اما به‌مرور و هنگامی که سعی می‌کنند بسط پروژه خود را بیاززند، تعریف‌گریزی و عدم موضع‌روشناسانه‌شان - بنا بر اظهارشان در صفحه ۱۴ و رویکرد «نه این و نه آن»، «هم این و هم آن»، «نه دیگر آن و نه هنوز این» که از شایگان در کتاب آسیا در برابر غرب اخذ کرده‌اند و یا رویکرد «توآمان آری گویانه و نه گویانه‌شان» (همان، ص. ۲۶) - ذهن مخاطب را فارغ از اغتشاش دچار رنجی می‌کند که به‌راستی آن‌چه نویسندگان در مافی‌الضمیرشان دارند چیست (بنگرید به همان، مقدمه و فصل ۱). اما جالب این‌جاست که نویسنده آسیا در برابر غرب که مورد تکیه توفیق و همکارانش نیز بوده کمی بعدتر در افسون‌زدگی جدید پاسخ‌های جالبی را ابراز کرده؛ شاید اگر شایگان و پروژه فکری وی به‌عنوان یک «کل» و کمی دقیق‌تر خوانده می‌شد، دست‌کم توفیق و همکارانش برای اثبات مفروضات خود به وی رجوع نمی‌کردند!

شایگان می‌نویسد:

پیروان چندگانگی فرهنگی - که به اروپامداری حمله می‌کنند و آن را مسئول همه بدبختی‌های جهان می‌دانند - متوجه نیستند که بدون این تمدن جهانشمول، که مشخصاً در همان اروپا متولد شد، ابزار نظری لازم را برای نقد همین اروپامداری را در دست نداشتند. آنان متوجه نیستند که اگر این تمدن‌های قوم‌مدار قدرت را به‌دست می‌آوردند (تا حال چند نمونه از آن را دیده‌ایم) نه‌تنها دیگری را (ولو ظاهراً) نمی‌پذیرفتند، بلکه هر نوع دگربودگی را که با بینش تنگ‌اندیش آنان مطابق نبود، در تمامیت خود نفی می‌کردند (شایگان، ۱۳۹۶، ص. ۴۷).

دوستدار، طباطبایی و ولی، در زمرة مفصل‌ترین بررسی‌های پیش‌گفته قرار دارند و برخی از آراء آن‌ها مورد غور قرار گرفته، اما فارغ از خوانش نه‌چندان عمیقی که خود نویسندگان نیز بر آن اذعان دارند، گویا پرداختن به تکه‌های کوچکی از منظومه فکری کسانی چون دوستدار

و طباطبایی که خودشان، آثارشان را دارای نظمی سامان‌مند می‌دانند تا حد زیادی مصادره به‌مطلوب و دارای سرشتی به‌گزینانه یا التقاطی است. مدعای ما در خصوص خوانش نه چندان دقیق آثار نامبردگان هنگامی قابل‌پذیرش‌تر خواهد شد که سطور پاورقی صفحه ۶۰ را نقل کنیم:

روایت ما از اندیشه‌های طباطبایی یا دوستدار روایتی است که به نسبت مسئله ما شکل گرفته‌است. به‌طور کلی در این بخش ما به شرح دقیق نظرات متفکران مرزی نمی‌پردازیم. مسئله مرزهایی است که این نوشته‌ها بر ما آشکار می‌سازند، در نتیجه ما به‌دنبال خوانشی وفادارانه یا جامع‌اکذا نیستیم. ما می‌خواهیم خوانشی از بعضی نوشته‌های موجود به‌دست دهیم تا راه را برای کنکاش خود باز کنیم (همان، ص. ۶۰). (تاکید از ماست)

توفیق و همکاران به نقل از کوزلک^{۲۲} مفاهیم تاریخی را دارای لایه‌های متعددی می‌دانند که این لایه‌ها «خود بازنمای زمان‌های متفاوت شکل‌گیری آن معانی - کارکردها و تجلی «هم‌زمانی ناهم‌زمانی‌ها» هستند» (همان، ص. ۷۴). پس با چنین مفروضی نویسندگان معتقدند که موضوع تاریخ انتقادی و ایجابی - بر ما روشن نیست که، به‌راستی، چرا صفت انتقادی و ایجابی در این‌جا کنار هم آمده، زیرا «ایجابی» صفت تاریخنگاری‌های شرق‌شناسانه است که دمادم مورد حمله نویسندگان قرار دارد و صفت انتقادی طرحی است که قرار است در این برنامه جای گیرد - نمی‌تواند تدوین سوژه‌محور یک «چارچوب نظری منسجم» باشد، بلکه اتخاذ «چشم‌انداز»ی است که پرسش از شرایط امکان یک وضعیت اجتماعی - تاریخی را امکان‌پذیر می‌کند، که ذاتاً پرسشی است تبارشناسانه (همان، ص. ۷۵). بنابراین فهم «چرایی» تعلیق لحظه حال و افتادن به دوگانه سنت - مدرنیته و توجه به گذشته و آینده به جای لحظه حال در گرو این پرسش اساسی است که تبار چنین فکری چیست و تا به کجا می‌توان برای پیگیری آن به عقب رفت.

برای نمونه، نویسندگان عباس ولی را متهم می‌کنند که تسلیم منطق دوره‌بندی‌های تاریخی (برای آگاهی بیشتر از مبانی دوره‌بندی بنگرید به امامی، ۱۳۹۷) می‌شود و برخی مفروضات امروزی را می‌پذیرد (بنگرید به توفیق و همکاران، پیشین: صص. ۷۷ و ۷۸)، اما مگر نه این است که نگارش تاریخ انتقادی و مدعای روایت غیرشرق‌شناسانه تاریخ نیز خود در شمار روش‌های امروزی است. در این معنا، آن‌چه روایت غیرشرق‌شناسانه سعید خواننده

می‌شود، که مورد ارجاع نویسندگان است، دستاوردی سترگ نیست، زیرا حتی ادوارد سعیدها، به‌عنوان سخنگویان «مستضعفان» تاریخ، در بهترین حالت، ریزه‌خواران ایدئولوژی‌های غربی هستند، اگرچه نمی‌دانند «مستضعفان» فکری باقی می‌مانند (بنگرید به طباطبایی، ۱۳۹۷، ص. ۲۱).

مدرنیته متکثر یا واحد؟

نویسندگان به‌تأسی از آیزنشتات^{۲۳} مدرنیته را داری ماهیتی متکثر می‌دانند و توضیح می‌دهند که اگر قرار باشد به مدرنیته به‌عنوان تجربه جهانشمول بنگریم تنها می‌توانیم از «شیوه‌های متفاوت رشد جوامع» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۸۱) سخن بگوییم، احتمالاً از همین‌روی، به‌دنبال به‌کارگیری مدرنیته متکثرند تا بگویند هر جامعه‌ای دارای اوج و حسیض مخصوص به خود است که قابل قیاس با جای دیگری نیست. مثلاً نقش احزاب در کنترل قدرت در انگلستان و نقش صوری احزاب در کشورهای کمتر توسعه‌یافته هر دو مدرنیته‌اند - که البته به لحاظ صوری چنین‌اند - اما آن یکی جامعه را کنترل می‌کند و این یکی هر هفته کودتا و آبستراکسیون^{۲۴}! و لابد هیچ‌یک هم دارای برتری بر دیگری نیستند!

برای ایضاح طرح مدرنیته متکثر نیز شاهدهی چشم‌نواز از مارشال هاجسون^{۲۵} در کتاب سرگذشت اسلام^{۲۶} نقل شده؛ این شاهد نه‌تنها اثبات مدعای پیشین نیست که خود به‌لحاظ نظام ارجاع نیز دارای ایرادات فراوانی است. بنا بر قول هاجسون، ایران بخشی از «جامعه فارسی» (پیشین، ص. ۸۱) است که «نقش تمدنی معینی در فرایند تاریخی جهان اسلام و نیز در جریانات جهانی چون مدرنیزاسیون داشته است» (پیشین، همان‌جا). بر اساس گفته هاجسون که می‌توان در باب صحت و سقم آن به کلی مناقشه کرد باید گفت صفت فارسی که در ترکیب جامعه فارسی به کار رفته احتمالاً ترجمه (Persian) در معنای ایرانی است که با عدم دقت به جای ایرانی فارسی ترجمه‌شده و از آن‌جا که در ارجاع به عبارت (هاجسون، ۱۹۷۴) بسنده‌شده و شماره صفحه نیامده چندان قابل تفحص نیست. البته این ایراد، عدم درج صفحه از کتاب مورد ارجاع، بسیار دیده می‌شود، مثلاً نک به کوزلک، ۱۹۹۵ (همان، ص. ۲۰)، سعید، ۲۰۰۳ (همان، ص. ۴۴)، آلتوسر، ۲۰۰۶ (همان، ص. ۷۵) و... که، اساساً، به وقت ارجاع به

23. Eisenstadt

24. Obstruction

25. Marshal Hadjson

26. *The Venture of Islam*, (1974), Chicago, University of Chicago press

مسائلی جزئی همانند گفته‌ی بالا می‌بایست شماره‌ی صفحه ذکر شود تا غور در موارد منقول امکان‌پذیر باشد.

نسبت برنامه‌ی پژوهشی با تاریخ‌نگاری ایرانی

صفحات ۱۰۵ تا ۱۳۰ با عنوان تاریخ‌نگاری‌های مرزی، بخش جالبی از این کتاب است. این بخش تاریخ‌نگاری ایران است. بنیان تاریخ‌نویسی ایرانی بر شالوده‌ی مدرنیزاسیون و تجدد شکل گرفته و نخستین نمایندگان این نسل اعتمادالسلطنه، آفاخان کرمانی و جلال‌الدین میرزا قاجار هستند. این حالت شامل «تاریخ مدرن شدن ایران» بوده و نه وضعیت مدرن شدن ایران (بنگرید به همان، ص. ۱۰۵). به‌مرور در تاریخ‌نویسی گرایشی با عنوان تاریخ اجتماعی^{۲۷} در ایران رشد یافت که هدف آن کوشش برای شکستن «سیطره‌ی تاریخ شاهان^{۲۸}» (همان، ص. ۱۱۰) و جایگزینی تاریخ مردم^{۲۹} به‌جای آن بوده که البته سعی توفیق و همکاران، هرگز، نگارش چنین تاریخی نیست. آنان درباره‌ی تفاوت تاریخ اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی این‌گونه می‌اندیشند:

نگارش تاریخ اجتماعی یک عصر (یعنی توضیح وضعیتی اجتماعی که روی داده‌های معینی را در یک دوره پدید آورده یا شرایط اجتماعی معینی را برای وقوع روی داده‌ها شکل می‌دهد)، متفاوت است از جامعه‌شناسی تاریخی که وضعیت اجتماعی حال را به شکل تاریخی و زمان‌مند تبیین می‌کند (همان، ص. ۱۱۰).

فصل اول کتاب (ص. ۱۳۲ و ۱۳۳) با دو مفروض سلبی به‌پایان می‌رسد:

اول: ...ما در بخش بعد نیز مانند بخش اول سودای پیمایش دقیق و جامع نظریات^۱ را در سر نداشته‌ایم.

دوم: ...در فصل بعد، با ترسیم چارچوب نظری دقیقی، چنان‌که شایسته‌ی یک پژوهش تجربی است، مواجه نیستیم. کار ما بیشتر نگاهی است گذرا^{۳۰} به سیر اندیشه‌هایی در علوم اجتماعی و تاریخی که به نوعی کوشیده‌اند با عام‌گرایی، تطبیق‌گرایی، غیاب‌نگاری، غایت‌گرایی و سوژه‌محوری نهفته در این علوم دریافتند (همان، ص. ۱۳۲).

اما آنچه از خوانش سطور بالا بیش از پیش ذهن ما را آشفته ساخته

27. Social History

28. Royal History

29. People History

۳۰. تأکیدها از ماست.

این معناست که به‌راستی چگونه می‌توان بدون سودای پیمایش دقیق و جامع نظریات و عدم ترسیم چارچوب نظری دقیقی از برای امور غامضی هم‌چون عام‌گرایی، تطبیق‌گرایی، غیاب‌نگاری، غایت‌گرایی و سوژه‌محوری نهفته با آن‌ها درافتاد؟ در نگر ما، مگر می‌توان در حجم محدودی که سهم هر نویسنده به‌زحمت به‌حجم یک مقالهٔ دانشجویی می‌رسد؛ در ادعاهای فوق‌خطر کرد؟

فصل دوم «امکانات مفهومی تاریخ لحظه^{۳۱} حال» صفحات ۱۳۵ تا ۲۴۷ را شامل می‌شود. در این فصل، مخاطب دیگر حس خواهد کرد که شاید انتظار به پایان رسد و نویسندگان پس از تعاریف بسیاری طرح خود را باز گویند و یا دست‌کم از چارچوب نظری خود که تا کنون ترسیم کرده‌اند با تحدید حدود و تعیین ثغره‌های فکری‌شان به بررسی تاریخ ایران پردازند، اما دریغ و دریغ که این فصل نیز هم‌چنان بر نهج سابق قلم بر کاغذ می‌فرسایند و مفروضات نظری دیگری را، بر گفته‌های پیشین می‌افزایند.

نویسندگان «تعلیق لحظهٔ حال» را قابل ردیابی در جامعه‌شناسی و علوم انسانی می‌دانند که با خصلت ویژهٔ خود ظرفیت‌های مختلف را از کار می‌اندازد (همان، ص. ۱۳۷). احتمالاً، منظور این معناست که تمام مکانیزم‌ها که در این‌جا تعلیق نامیده شده دست به‌گزینشی خاص برای تبیین «کنون» می‌زند. باید افزود، اساساً، چنین مقوله‌ای به‌خصوص در تاریخ‌نگاری نوین مقوله‌ای پذیرفته‌شده است که هر نوع نگارشی براساس «گذشته در اکنون متغیر» (بنگرید به مانزلو، ۱۳۹۴، ص. ۵۹ - ۸۶) شکل می‌گیرد. در واقع به‌نظر می‌رسد نویسندگان به روایت فعلی از تاریخ ایران اعتراض دارند و آن را معلق‌کنندهٔ لحظهٔ حال می‌دانند. برای نمونه هنگامی که به نقل از نجم‌آبادی و نقش وقایعی که بر سر دختران قوچان و نقش آن در شعله‌ور شدن مشروطه می‌پردازند، غافل می‌شوند که حکایت دختران قوچان نیز، صرفاً، یک روایت است نه حاقّ حقیقت، با این تفاوت که به‌دست فراموشی سپرده شده؛ پس باید گفت جایگزینی کلان روایت‌ها نه‌تنها رفع‌کنندهٔ تعلیق نیست، بل، صرفاً، جابجا کنندهٔ معلقات است.

شرق‌شناسی و تعلیق

شرق‌شناسی، ایدئولوژی دوران گذار و تعلیق لحظهٔ حال سه مفهومی هستند که در این برنامهٔ پژوهشی در هم تنیده‌اند، در نگاه نویسندگان

«در ایدئولوژی لحظه گذار، لحظه حال از آن رو، که به «غایت» تاریخی مطلوب نرسیده معلق می‌ماند» و این تعلیق «غلبه رویکرد آکادمیکی است که فهمی غایت‌اندیشانه از تاریخ دارد» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۱۴۱). کمی بعدتر نویسندگان درباره شرق‌شناسی می‌نویسند:

وجه مشترک شرق‌شناسی آن است که جملگی براساس مقوله‌بندی تخیلی شرق/ غرب، هرگونه تحلیل را بر زمانی عام و تاریخی و یک‌پارچه مبتنی می‌سازند (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۱۴۱).

در برابر رویکرد شرق‌شناسی سه رویکرد را نویسندگان معرفی می‌کنند:

۱- تاریخ جبران: تاریخ جبران که به‌تأسی از چاکر ابارتی^{۳۲} برای پرهیز از تاریخ غیاب به «تاریخ فرودستان»
و به‌بیانی کامل‌تر تاریخ مطرودین توجه دارد (بنگرید به همان، ۱۴۶ - ۱۴۸).

۲- الغای فلسفه بازنمایی: این رویکرد قدمی رو به پیش است که پرسش خود را از «چگونگی» بازنمایی فرودستان در تاریخ مطرح می‌سازد و در واقع از ابزارهای انتقادی پاسا ساختارگرا^{۳۳}ی دریدا^{۳۴} مدد جسته (بنگرید به همان، ص. ۱۴۸ - ۱۴۹).

۳- ترجمه فرهنگی: سومین راهبرد بر «ترجمه» تکیه دارد. مؤلفان به نقل از هومی بابا^{۳۵} می‌نویسند: «آن‌چه در فرایند مواجهه، ترجمه می‌شود، صرفاً بازنمایی و یا رونوشتی کاملاً یکسان و برابر از زبان مبدأ در زبان مقصد نیست.» (همان، ص. ۱۵۱).

در مصاف با متون ترجمه‌ای نیز دو نگاه وجود دارد:

۱. نگاه دراماتیک: که وضعیت ترجمه را دوگانه می‌انگارد، گسست را انفکاک می‌فهمد، و درون‌ماندگاری را به‌معنای تحلیل متناسب یا خاص موضوع و «مورد تحلیل» می‌داند.

۲. نگاه زمان‌مند: که ترجمه را فرایندی غیر یکپارچه می‌بیند و با توضیح گسست‌ها می‌خواهد نظم آن‌ها را در درون هر یک از حوزه‌ها بازبشناسد (همان، ص. ۱۵۷).

در نگاه نویسندگان، خوانش زمان‌مند پروژه شرق‌شناسی ملحوظ‌نظر بوده؛ زیرا ایشان معتقدند که خوانش دراماتیک موجب تمایزهای فراوانی بین شرق و غرب خواهد شد (بنگرید به همان، ص. ۱۵۸)، اما با

32. Dipesh Chakrabarty- B:1948

33. Post-Structural

34. Jacques Derrida

35. Homi K. Bhabha

خوانش زمان‌مند و عدم اعتقاد به وحدت شرق‌شناسی می‌توان به‌جای شرق‌شناسی از شرق‌شناسی‌ها صحبت به‌میان آورد، مثلاً «شرق‌شناسی فرانسوی، انگلیسی، یا آمریکایی...» (همان، ص. ۱۵۹). دربارهٔ موارد گفته‌شده، شاید بتوان سعی کرد آن‌چه در ذهن نویسندگان است را در چند فراز صورت‌بندی کرد:

۱. شرق‌شناسی اقسامی دارد.

۲. دوگانه‌انگاری، سنت - مدرنیته، موجب تعلیق لحظهٔ حال است و ایدئولوژی گذار را فربه‌تر می‌کند (بنگرید به همان، ص. ۱۶۱).
۳. راهبرد ترجمهٔ «گسست» را افزون می‌کند (بنگرید به همان، ص. ۱۶۳).
و اما سنجش سه گزارهٔ بالا:

۱. در خصوص سه گزاره‌ای که در بالا آمد می‌توان این‌گونه طرح بحث کرد: اگر شرق‌شناسی به باور شما دارای اقسام فراوانی است و فاقد ذات، چرا بخش عمدهٔ این اثر را به‌دنبال فرار از نگارش شرق‌شناسانهٔ تاریخ هستیید و از کجا معلوم که این اثر نیز خود یک اثر شرق‌شناسانه، که البته در نگر ما هیچ ایرادی نیز بر آن مترتب نیست، نباشد، مثلاً گونه‌ای شرق‌شناسی پسااستعماری ایرانی پسانقلابی یا هر پسای دیگری!

۲. چنانچه توجه به گذشته و آینده و تعلیق لحظهٔ حال را، بی‌هیچ کم و کاستی، بپذیریم حتماً باید توصیف لحظهٔ حال را از نویسندگان طلب کرد که به‌راستی شما چگونه لحظهٔ حال را توصیف می‌کنید و همان‌گونه که گفته‌اید «چگونه باید این خودمان را تعریف و حدود آن را معین کنیم؟» (همان، ص. ۱۶۰)
۳. دربارهٔ مدعای سوم، شورش علیه ترجمه، موضوع غموض بیشتری دارد. در همین برنامهٔ پژوهشی نیز از آثار ترجمه‌ای فراوانی استفاده شده.

پس «چگونه» می‌توان اطمینان یافت متون منتخب گروه نویسندگان و ترجمه‌شان بر گسست‌های موجود نیفزاید؛ چرا که قرار است برنامهٔ پژوهشی متشکل از تدوین، تألیف و ترجمه باشد (بنگرید به همان، ص. ۸) و ظاهراً مجلدی دیگری نیز از این مجموعه با عنوان سیارهٔ زاغه‌ها^{۳۶} روانهٔ بازار نشر شده که امید است بیش از این بر گسست موجود و تعلیق بیشتر

۳۶. مشخصات این کتاب

- دیویس، مارک، (۱۳۹۸)، سیارهٔ زاغه‌ها (تاریخ انتقادی ۵)، مترجم امیر خراسانی، تهران: مانیا هنر. لازم به‌ذکر است که هرچند بررسی اثر فوق مجالی دیگر را می‌طلبد، اما موضوع سیارهٔ زاغه‌ها در باب فقر و «فرایند نولیبرال شدن زندگی شهری» (بنگرید به دیویس، ۱۳۹۸، ۱۳) است و جالب آن‌که نشان سازمان نوسازی شهر تهران بر تارک این اثر می‌درخشد و که نشان از حمایت، شاید مالی، این نهاد از حلقهٔ گسست دارد. اما در نظر ما دریافت حمایت از نهادی مانند شهرداری تهران که روح اثر شورشی علیه آن‌هاست، اگر نه فرصت‌طلبی که شاید نشان گسست فکری حلقهٔ گسست است، و در صورت صدق فرض دوم باید مشعوف شد که گسستیان نامی بسیار با مسمی را برای خود گزیده‌اند.

نینجامد! نقضِ غرض یا افتادن در دام اندیشهٔ رقیبِ اساسی‌ترین ویژگی روش‌شناختی مجموعهٔ تاریخ انتقادی است. به‌گونه‌ای که حتی صورت انتشار این مجموعه با جوهر آن، که تلاشی برای حفظ اصالت لحظهٔ حال است، در تضاد است. مقصود ما از صورت مجموعهٔ تاریخی ترتیب انتشار مجلدات آن است؛ از این جهت که پس از انتشار جلد نخست، جلد پنجم آن با تعلیق مجلدات دوم تا چهارم در دسترس قرار گرفته است. این همان تعلیق لحظهٔ حال است، اگر جلد نخست را معادل گذشته و جلد پنجم را معادل آینده بدانیم!

فصلنامه نقدکتاب

علم‌انشا

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۱۱۳

تعریف‌گریزی و مواجهه با تعلیق‌گران

اگر بپذیریم که توضیح و تبیین علمی در پی معلوم‌کردن مجهول است (بنگرید به مردیها، ۱۳۹۵: ۷۹)، باید پرسید که به‌راستی نامیدن تعلیق در پی معلوم‌کردن کدام مجهول است؟ اما به‌رغم آن‌که نویسندگان مدام تبیین‌ها و توضیحات پیشین را مورد انتقاد قرار می‌دهند خود نیز از ارائهٔ تعاریف تن می‌زنند و عجیب‌تر آن‌که به وقت استفاده از مفاهیم یا تعاریفی که تا حدی برای ما آشناست سریع متذکر می‌شوند که از چنین مفهومی ما چنان مرادی نداریم و البته درخصوص مراد خویش نیز چیزی نمی‌گویند.

مقصد بعدی حملهٔ نویسندگان به جامعه‌شناسی‌ست که با همکاری با شرق‌شناسی لحظهٔ حال را به تعلیق درمی‌آورد. نقد اصلی آنان بدین قرار است که جامعه‌شناسی «مقولات عام جامعه‌شناختی خصلت‌های متمایز و خاص پدیده‌های منفردی جوامع غیرغربی را نادیده می‌انگارد» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۱۸۱ - ۱۸۲) و یا پس از توضیحات فراوانی دربارهٔ اروپامحوری (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۱۸۲ - ۱۸۷) می‌نویسند: ...جامعه‌شناسی ایرانی هم‌چون معادل غربی‌اش در شرق‌شناسی ریشه دارد، اما به‌علاوه به‌طور بنیادین براساس تعلیق زمان حال صورت‌بندی شده‌است (همان، ص. ۱۸۸).

در گزارهٔ بالا نیز که سردرگمی فراوانی را دربردارد می‌بینم که سیطرهٔ شرق‌شناسی، جامعه‌شناسی را نیز دربرمی‌گیرد و گویی شرق‌شناسی دستگاهی عریض و طویل است که تمام نظام دانشی را دربرگرفته و با بسط خود در بسیاری از رشته‌های علوم اجتماعی شرق‌شناسانه اندیشه می‌شود؛ شاید بتوان این گزاره را مفروض گرفت، زیرا، ظاهراً نویسندگان بدان اعتقاد دارند، اما طرفه این‌جاست که آنان از یک‌سو حرف از

شرق‌شناسی و مدرنیته متکثر می‌زنند و از سوی دیگر با فهم «کل‌گرایانه» و «ذات‌گرایانه» از مقولات ذکرشده ابهام را در ذهن خواننده تنور می‌سازند.

گریز از تعلیق با تبارشناسی

برای فرار و گریز از تعلیق لحظه حال می‌بایست تبارشناسی فرایند مدرنیزاسیون ایرانی، بدون این فرض که مدرنیته ایرانی رونوشت غلطی از مدرنیته غرب است، نقد و بررسی شود (بنگرید به همان، ص. ۱۹۰). نویسندگان مدام در طول اثر مسئله‌شان را تبارشناسی می‌دانند، برای نمونه در صفحه ۱۹۰، اما سؤال ما این‌جاست که پس از گذشت ۱۹۰ صفحه از کتاب چه زمانی قرار است این تبارشناسی و نگارش تاریخ انتقادی رخ دهد؟

از سوی دیگر در نگاه ایشان «دستگاه‌های نظری و مفهومی ذات‌گرا، عام‌گرا و تقلیل‌گرای جامعه‌شناسی هم‌دست [!]^{۳۷} شرق‌شناسی آکادمیک نظام قدرت - دانایی را سرشته است.» (همان، ص. ۱۹۲) و این نقل، خبر از آن دارد که نویسندگان خود چندان بر کثرت شرق‌شناسی و مدرنیته، علیرغم مدعایشان باور ندارند و شاید نیز به‌رغم حمله‌ای که در صفحه ۱۸۲ به باورمندان به بومی‌سازان داشته‌اند، خود خواسته یا ناخواسته در زمره همان بومی‌سازان باشند؛ اما به‌راستی چرا با تمام حملاتی که معلق‌کنندگان لحظه حال داشته‌اند، باز برای ایضاح مبانی خود به خوانش وبر^{۳۸} و نیچه^{۳۹} می‌پردازند و نه آنچه که صفی‌نژاد، پرهام و... در باب تاریخ ایران نگاشته‌اند؟

صفحات پایانی فصل دوم کتاب یعنی ۱۹۳ تا ۲۵۴ دارای زیربخش‌هایی با عناوین ذیل است:

- گذشته و تفرّد در اندیشه جامعه‌شناختی: ص. ۱۹۳ - ۱۹۷
- تنش درونی در آثار وبر: ص. ۱۹۸-۲۱۱
- جامعه‌شناسی و طرح فردیت تاریخی: ص. ۲۱۲ - ۲۱۸
- چرخش متافیزیکی و درک زمان تاریخی: ص. ۲۱۸ - ۲۲۱
- جامعه‌شناسی و خوانش نیچه: ص. ۲۲۲ - ۲۲۹
- بازخوانی نیچه در پی چرخش متافیزیکی: تبارشناسی و نقد «تاریخ تام»: ص. ۲۳۰ - ۲۴۶
- تکرار ابدی منشاء؟: به سوی تاریخ‌نگاری غیرشرق‌شناسانه وضعیت

۳۷. مطالب داخل قلاب از نگارنده است.

38. Max Weber

39. Friedrich Wilhelm Nietzsche

ترجمه: ص ص. ۲۴۷ - ۲۵۴

صفحات یادشده بالا شامل نظری‌ترین بخش‌های کتاب هستند که البته به‌زعم ما تا حد زیادی هم بی‌ارتباط با طرح تاریخ انتقادی ایران. نویسندگان پس از قلمی کردن صفحات زیادی که به وبر، نیچه، آلتوسر^۴ و... اختصاص یافته، به‌درستی، نوشته‌اند که «... از منظر تبارشناسی قیدهای پرسش از چرایی (چیست؟؛ چه بوده‌است؟) جای خود را به قیدهای پرسش از ضرورت (چه می‌کند؟ یا چه می‌شود؛ چه می‌کرده‌است؟) دادند...» (همان، ص. ۲۳۵)، اما به‌راستی چرا ایشان که این‌همه «چگونگی» را بر «چرایی» ارجح می‌دانند، دست‌کم پس از گذشت ۲۳۵ صفحه «چگونگی» نگارش تاریخی نو را از برای ما دریغ می‌کنند؟

فصلنامه نقدکتاب

علم‌انشا

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۱۱۵

در واپسین صفحات فصل دوم، نویسندگان هدف تاریخ‌نگاری گسست‌محور را «تشخیص سازوکارهای متنوع ترجمه و معنا و شیوه گسست در درون هر ژانر...» (همان، ص. ۲۴۹) بیان می‌کنند و هدف تحلیل تاریخی را «... دیدن تمایز میان عملکرد ژانرها...» (همان، همان‌جا). چنین گزاره‌هایی که بیشتر اعتراضی به وضع موجود در نگارش تاریخ کنونی است در این فصل فراوان وجود دارد، اما شاید، به‌سبب گستردگی و حتی عدم ارتباط با یکدیگر موجب شده تا هیچ گزاره‌ای با چنین ماهیتی توسط نویسندگان طرح نشود!

شکل‌دهی مباحث

در فصل سوم نویسندگان سعی می‌کنند تا با شکل‌دهی به مباحث مطروحه‌شان، سروشکلی به مدعاهای خویش بخشند. از همین‌روی هدف نهایی‌شان را «توضیح تکنیکی لحظه حال و بیرون کشیدن آن از زیر بار انواع متفاوت تحلیل استعلایی...» (همان، ص. ۲۶۰) می‌دانند. تعلیق لحظه حال و عدم توجه به آن، که نقطه کانونی این پژوهش بوده، در آرشیو یا بایگانی دانشی ما جای گرفته و، ظاهراً، تغییر در این نظام نه محال که بس دشوار است، زیرا این بایگانی مدام تعلیق را برای ما به ارمغان می‌آورد (بنگرید به همان، ص ص. ۲۵۷ - ۲۶۰).

سراغاز شکل‌گیری نظام بایگانی موجود به قرار زیر است:

۱. تغییر بنیادین جایگاه زبان‌های متفاوت در سازمان دانش ایران و شکل‌گیری گونه متفاوتی از ترجمه فرهنگی...
۲. تحمیل سکون به برخی از شاخه‌های دانش...

۳. شکل‌گیری گونه‌های جدید دایره‌المعارفی با هدف خلاصه‌کردن سنت...
۴. شکل‌گیری مراکز و نهادهای جدید تولید دانش...
۵. تغییر جایگاه و معنای حاملان آگاهی...
۶. ایجاد تمایز میان دانش جدید و دانش قدیم... (بنگرید به همان، صص. ۲۶۱ - ۲۶۶).

موارد بالا اهمِ تغییراتی است که به‌طور خاص از دوران قاجار موجبِ ساخت بایگانی دانشی موجود شده‌است. اگرچه نویسندگان مدعی شده‌اند، «...هدف ما بازیابی دانش کهن و فراموش‌شده نیست» (همان، ص. ۲۶۲)، اما «شاخه‌هایی از دانش و حکمت نظیر رجال، مسالک، فراست^{۴۱}، نجوم، کیمیا، تدبیر منزل و...» (همان، همان‌جا) را، ظاهراً، در زمرهٔ علمی دانسته‌اند که شرق‌شناسی آن‌ها را به محقق افکنده‌است. فراتر از این شاید مقصودشان از «...» در نقلِ قولِ بالا علوم خفیهٔ دیگری بوده باشد که با آن آشنایی نداشته‌اند، از این‌روی، شاید اشاره به برخی از این علوم، علوم خفیه در برابر علوم جلیه، خالی از فایده نباشد؛ تا به مدد آن‌ها تاریخ‌نگاری غیرشرق‌شناسانه‌شان را تاورتر سازند، شاخه‌هایی هم‌چون لیمیا^{۴۲} و هیمیا^{۴۳} و سیمیا^{۴۴} و ریمیا^{۴۵}! اما جالب این‌که با تمام یگانه‌نگاری علوم خفیه و جلیه، ایشان برای تحلیل جامعه به‌جای مراجعه به کتاب‌های خمسۀ مُحتجبه^{۴۶} به نوشته‌های کسانی پناه می‌برند که خوانش آثارشان لحظهٔ حال را به تعلیق درآورده‌است.

کلیشه‌های تاریخی

نویسندگان در خوانش تاریخ ایران، که، صرفاً، براساس منابع پژوهشی صورت گرفته و بعدتر در این باب به تفصیل خواهیم نوشت، کلیشه‌هایی را شناسایی کردند:

الف) کلیشهٔ پس‌روی که خود بر سه شق است:

۱. جستجوی منشاء

۴۱. برای آگاهی از فراست‌نگاری بنگرید به:

— کریمی، بهزاد، «از صورت به سیرت: بحثی در رویکردهای جنسی و جنسیتی فراست نامه‌های عصر صفوی»، ایران‌نامه، سال ۲، ش. ۱، بهار ۱۳۹۶/۲۰۱۷، صص. ۲-۲۷. (کانادا)

۴۲. تبدیل قوای فاعل به مفعول یا بالعکس: علم طلسمات

۴۳. احوال ستارگان و حیوانات مرتبط با آن‌ها: علم تسخیرات

۴۴. دیدن راز و رمز اعداد و تصرف موجودات خیالی: علم خیالات

۴۵. تردستی: علم شعبدات

۴۶. خمسۀ مُحتجبه شامل پنج حرف اول نام این شاخه‌ها که «خمسۀ محتجبه» نامیده می‌شدند، عبارت کله سِر را می‌سازد که به‌معنی مجموعهٔ اسرار است. تناولی، ۱۳۸۲، ص. ۱۷.

۲. پس‌روی نامحدود و مستقل از لحظه حال

۳. کهن‌گرایی

ب) کلیشه‌های فرافکنی و تقلیل

۱. غایت‌انگاری

۲. اکنون‌محوری

۳. فرضیه ثابت

پ) کلیشه‌های تحول و ترقی

۱. تاریخ غیاب

۲. تاریخ انحطاط

۳. تاریخ سکون (بنگرید به همان: ص ص. ۲۸۴ - ۲۹۵)

رده‌بندی‌های بالا که از خوانش تاریخ ایران به‌دست داده‌شده، رده‌بندی جالبی است؛ زیرا همیشه یکی از ابزارهای فهم علوم طبقه‌بندی آن‌هاست. این سنت نیکو که تبار آن به ارسطو^{۴۷} می‌رسد (بنگرید به ارسطو، ۱۳۷۸) و تاکنون نیز به انحاء مختلف تداوم داشته، یکی از مهم‌ترین ابزار مستشرقان^{۴۸} برای نگارش تاریخ شرق‌شناسانه بوده‌است؛ مقوله‌ای که همواره دست‌اندرکاران نامیدن تعلیق در حال تبری از آن بوده‌اند؛ هرچند که ای کاش ایشان وقت بیشتری را صرف غور و بسط این کلیشه‌ها از برای مشخص شدن حدود و ثغور آن می‌کردند و این‌گونه کلیشه‌ها را بدون توضیح مبسوط درباره مدلول‌هایش ابتر رها نمی‌کردند، اما با این حال خط‌کشی کلیشه‌ها را می‌بایست گامی مثبت در پروژه حلقه گسست تلقی کرد، در حالی که دست‌یازیدن نویسندگان پروژه تعلیق به روش شرق‌شناسان ما را به یاد حکایت «درزی مروزی» قابوس‌نامه می‌اندازد که سرانجام خود به کوزه افتاد (بنگرید به قابوس بن وشمگیر، ۱۳۹۰، ص. ۵۷).

تعریض نویسندگان این برنامه فقط به رشته تاریخ و علوم اجتماعی خلاصه نمی‌شود و در بخش‌های پایانی حملات به ادبیات، باستان‌شناسی، فرهنگ و زبان‌های باستانی و جغرافیا تسری می‌یابد (بنگرید به توفیق و همکاران، ص ص. ۳۰۲ تا ۳۰۶). ظاهراً، این رشته‌ها نیز «فهم معینی از زمان را پیش آورده‌اند که برای بحرانی کردن تعلیق لحظه‌ی حال، در تحقیقات بسیاری می‌توان بر آن تأمل کرد.» (پیشین: صص ۳۰۲ و ۳۰۳). آن‌ها معتقدند رشته ادبیات «بیش از آن‌که ادبیات را موضوع تأمل خود قرار دهد، از روش‌ها و نظریه‌های پژوهش ادبی استفاده کند و یا خود را در

47. Aristotle

48. Orientalists

نسبت با هر آن چه ادبیات دانسته می‌شود روشن کند، تاریخ ادبیات را موضوع پژوهش خود قرار داده، از روش‌ها و نظریات تاریخی استفاده کرده، و تنها به تاریخ ادبیات فارسی محدود مانده است.^{۴۹} (همان: ۳۰۲). درباره سایر رشته‌ها البته نویسندگان توضیح دندان‌گیری نمی‌دهند و فقط با نام بردن از آن‌ها تعلیق لحظه حال را به گردن آن‌ها نیز می‌اندازند، اما باید از نویسندگان پرسید: شما که این چنین بر رشته ادبیات در ایران می‌تازید، اول این که چرا کل ادبیات را با روشی شرق‌شناسانه یک پارچه می‌بینید و از ادبیات‌ها حرفی به میان نمی‌آورید و دقیقاً کدام بخش ادبیات را به کل آن تعمیم داده‌اید و دوم این که کار خود شما نیز محدود به همین بوده که با برشمردن تاریخ تاریخی‌نگاری - آن‌ها نه به شکلی مبسوط - به‌سان رطب‌خوران منع رطب می‌کنید!

نیاز به سواد تاریخی برای نگارش تاریخ

بر کسی پوشیده نیست که نگارش تاریخ، جامعه‌شناسی تاریخی چه انتقادی و چه غیرانتقادی آن نیاز به فهمی حداقلی از فاکت^{۴۹}‌ها و مفاهیم تاریخی دارد. این برنامه پژوهشی^{۵۰} برخلاف آن که صفت تاریخی به نام پرطمیراقش ملصق‌ست دارای ایرادات فراوانی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

سراسر تکیه این اثر نه بر منابع تاریخی که به منابع پژوهشی است و ارجاع‌های فراوان به منابع پژوهشی، مانند نجم‌آبادی، توکلی طرقي، ولی و... به جای منابع تاریخی، ظاهراً، خبر از این امر دارد که نویسندگان چندان تفاوتی میان انواع منابع قائل نیستند (برای آگاهی از منبع‌شناسی تاریخی بنگرید به ملائی توانی، ۱۳۹۵، بیات، ۱۳۹۰ و محمدپور، ۱۳۹۶). به‌عنوان مثال نویسندگان با ارجاع به گفته‌های مارک بلوخ^{۵۱} و توجه به رویکردهای مکتب آنال^{۵۲} سعی می‌کنند تا شیوه‌های پیشین‌نگریستن به فضا و زمان را نقد کنند (بنگرید به توفیق و همکاران، ۱۳۹۸: ۲۴۰)، اما به‌هیچ‌روی آگاه نیستند که آنالی‌ها با ارجاعات فراوان به منابع تاریخی از دورترین ازمنه سعی می‌کنند تا راهی برای رهیافتشان بازکنند و نه، صرفاً، با مراجعه به پژوهش‌های معاصرانشان! کافی‌ست تا نگاهی هرچند

49. fact

۵۰. کتاب مورد بررسی و نقد در این نوشتار تحت عنوان کامل «نامیدن تعلیق: برنامه‌ای پژوهشی برای جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی در ایران» منتشر شده است.

51. Marc Bloch

52. *Annales school/ École des Annales*

اجمالی به کتابشناسی کتاب سترگ بلوخ یعنی جامعه فئودالی^{۵۳} بیاندازیم تا انبوه منابع تاریخی مورد استفاده وی برای ما آشکار شود. از سوی دیگر فهم نویسندگان از آنالی‌ها نیز بسیار مخدوش است؛ چرا که ارجاعات آن‌ها حداکثر به بلوخ، لوسین فیور^{۵۴} و نهایتاً فرنان برودل^{۵۵} و مباحث زمان^{۵۶} است و سپس تر این فهم را به حساب کل آنالی‌ها می‌نویسند، درحالی‌که در میان مورخان مکتب آنال تفاوت‌های بسیاری از صدر تا ذیل وجود دارد.

نکته دیگری در باب سواد تاریخی نویسندگان، این معناست که ایشان در خلال نقل کلیشه‌های تاریخی (بنگرید به پیشین: ۲۸۶)، بار دیگر چو درزی قابوسنامه به کوزه می‌افتند و نخستین پادشاه قاجار را آغا محمد خان قاجار می‌نویسند؛ حال آن‌که در بسیاری از منابع تاریخی مانند تاریخ روضه‌الصفای ناصری (بنگرید به هدایت، ۱۳۸۰، ج. ۱۳، ص. ۷۲۱۷) و منابع پژوهشی همچون تاریخ ایران در دوره قاجاریه (بنگرید به زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵، ص. ۱۶۲)، نام بنیانگذار سلسله قاجار آقا محمدخان نوشته می‌شود؛ باید متذکر شد که قلب قاف به غین خود یکی از کلیشه‌های تاریخ‌نویسی در دوره‌ای از تاریخ ایران، دوره سلطنت پهلوی، است و از نظر نویسندگان پنهان مانده است.

بخش بعدی فهم مخدوش تاریخ به این مقوله اختصاص دارد که در صفحه ۱۸۸ جمله‌ای بدین مضمون مشاهده می‌شود:

... در شرق تنها به ساختن تصاویری عجیب از گذشته تاریخی انجامید که وابسته به منشاء نوعی انسان شرقی (ترک، فارس، عرب و...)...
درباره جمله بالا باید سؤالاتی را از نویسندگان پرسید:

الف) به‌راستی از چه روی فارس را در کنار ترک، عرب و... یک قوم به حساب آورده‌اید؟

ب) آیا به‌راستی ما در ایران در کنار ترک، کرد و... فارس هم داریم؛ یا شما براساس فهمی شاید خلقی گویشوران زبان فارسی را فارس به‌شمار آورده‌اید؟

برای تنویر بیشتر باید گفت:

۱. برای فهم جمعیتی در هیأت یک قوم خودآگاهی جمعی است که مفروض گرفته می‌شود و با این پیش‌فرض می‌توان کردها و ترک‌ها را

53. BLOCH, M. : *La société féodale*. (2 vols., Paris, 1949.)

54. Lucien Febvre

55. Fernand Braudel

56. les temps

قوم فرض کنیم؛ اما در این گزاره فارس‌ها - یا گویشورانِ فارسی - چگونه قوم به حساب می‌آیند، به بیان دیگر فارسی‌زبانی که در قزوین زندگی می‌کند چه خودآگاهیِ مشترکِ قوم‌مدارانه‌ای با کسی دارد که در اراک به فارسی تکلم می‌کند که آن‌ها را فارس نام دهیم؟

۲. اگر مولفهٔ فهم یک قوم را برای جمعیتی پیوندهای زبانی، تباری، فورماسیون^{۵۷} اجتماعی، ساختِ قبایلی و... بدانیم، در آن صورت کردها را نیز نمی‌توان مادامی که دارای شکاف‌های زبانی کُرمانجی، سُورانی، گُورانی و مذهبی سنی - شیعه‌اند را قومی واحد دانست چه رسد به قوم من‌عندی فارس که هرچاز آن نام می‌رود یا از زبان تجزیه‌طلبی‌ست و یا ناآگاهی به مسائل ایران!

مواردی که بالا گفتیم تنها برخی از اغلاطِ تاریخی کسانی‌ست که سعی داشتند در این طرح پژوهشی طرحی نو را در تاریخ انتقادی ایرانی براندازند که، نهایتاً، عدم اشرافِ ایشان بر تاریخ اجازه نداد تا چنین شود.

حاصل سخن

نامیدنِ تعلیق، بخشی از یک برنامهٔ پژوهشی بود که تا حد امکان به نقد آن پرداختیم. در پایان باید گفت که خواندن این سطور بدون مراجعه به متن اصلی، کاری ناقص است، و می‌بایست سطور پیشین را در کنار متن اصلی از نظر گذراند. ما به دعوتِ گروه نویسندگان که «برنامهٔ تحقیق» خود را در معرض داوری قرار دادند (بنگرید به پیشین، ص. ۱۱) به نقد و داوری این اثر پرداختیم، امید است که خوانندگان محترم نیز به نقد سطور نگاشته‌شدهٔ ما پردازند. اگر چه نویسندگان به قول و بر سعی کردند به گونه‌ای بنویسند که حتی یک «چینی» نیز منظورشان را دریابد، اما علی‌رغم تقریر کتاب به زبان فارسی، گاهی، فهم مراد، برای فارسی‌زبانان نیز میسر نخواهد بود. در پایان باید این جستار را با بندی از داریوش شایگان در باب علم کثرت‌گرا به پایان برد؛ زیرا ظاهراً نامیدنِ تعلیق به دنبال دستیابی به چنین مقوله‌ای بوده‌است، اما در عوض بیشتر ما شاهد اثری با مُرَقَع‌کاری^{۵۸} (بنگرید به شایگان، ۱۳۹۷، شایگان، ۱۳۹۲ و شایگان، ۱۳۹۶) بودیم تا جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی در ایران!

«چنین علمی [کثرت‌گرا] که با وقاحت هرچه تمام‌تر، ابتدایی‌ترین حقایق را بی ارزش می‌کند و خود به حد جهل و سوءنیت تنزل می‌یابد، فقط نادرست و دروغین نیست، بلکه مایهٔ انزجار است.» (شایگان، ۱۳۹۶: ص ۱۰۱).

57. formation

58. bricolage

منابع

- ارسطو، (۱۳۸۵). منطق ارسطو (آرگانون)، ترجمه دکتر میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، تهران: نگاه.
- اسکاچپول، تدا، (۱۳۹۶). بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه دکتر سیدهاشم آقاجری، چاپ سوم، تهران: مرکز.
- اسمیت، دنیس، (۱۳۸۶). برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه دکتر سیدهاشم آقاجری، تهران: مروارید.
- اسمیت، دنیس، (۱۳۹۶). برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه دکتر سیدهاشم آقاجری، چاپ سوم، تهران: مروارید.
- بیات، عزیزالله، (۱۳۹۰). شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران: از آغاز تا سلسله صفویه، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- تامپسون، ادوارد پالمیر، (۱۳۹۶). تکوین طبقه کارگر در انگلستان، ترجمه محمد مالجو، تهران: آگاه.
- تناولی، پرویز، (۱۳۸۵). طلسم: گرافیک سنتی ایران: نگاه. زرگری‌نژاد، غلامحسین، (۱۳۹۵). تاریخ ایران در دوره قاجاریه: عصر آقامحمدخان، تهران: سمت.
- شایگان، داریوش، (۱۳۹۲). آسیا در برابر غرب، چاپ اول، تهران: فرزانه‌روز.
- شایگان، داریوش، (۱۳۹۶). افسون‌زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار، ترجمه فاطمه ولیانی، چاپ نهم، تهران: فرزانه‌روز.
- شایگان، داریوش، (۱۳۹۷). بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی، چاپ دوم، تهران: فرزانه‌روز.
- طباطبایی، جواد، (۱۳۹۷). تأملی درباره ایران، جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط در ایران با ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران، چاپ سوم، تهران: مینوی خرد.
- عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، (۱۳۹۰). قابوس‌نامه، چاپ هفدهم، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کریمی، بهزاد، (۱۳۹۶). «از صورت به سیرت: بحثی در رویکردهای جنسی و جنسیتی فراسمت‌نامه‌های عصر صفوی»، ایران‌نامه، سال ۲، شماره ۱، بهار ۱۳۹۶، ص ص. ۲۷-۲.
- مانزلو، آلن، (۱۳۹۴). واساخت تاریخ، ترجمه مجید مرادی سه‌دهه، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- محمدپور، احمد، (۱۳۹۶). تاریخ به روایت فلسفه از هرودوت تا آلن بدیو، قم: لوگوس.
- مردیها، مرتضی، (۱۳۹۵). «معنا و مبنای تبیین در علوم اجتماعی»، مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هشتم، شماره ۴، ص ص. ۷۹ - ۱۰۴.

ملاتی‌توانی، علیرضا، (۱۳۹۵). درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، چاپ دهم، تهران: نی.
هدایت، رضاقلی‌خان، (۱۳۸۰). روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، بخش اول، تصحیح و
تحشیه جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.

فصلنامه‌نقدکتاب

علم‌اندیشا

سال دوم، شماره ۶
تابستان ۱۳۹۸

۱۲۲